

دوران ارتجاع استولیپینی بلشویکها صورت یک
حزب مستقل مارکسیستی بخود میگیرند.

﴿۱﴾

نام لنین کبیر در پهنه اندیشه های انقلابی میهن ما جایی بس رفیع دارد. بیش از هفتاد سال است که لنینسم مهر خود را بر جنبش کمونیستی و انقلابی کشور ما زده است. طبقات ارتجاعی حاکم و امپریالیستها و رویزیونیستها از مارکسیسم انقلابی هراس دارند چون بمجرد اینکه توده ها بآن مسلح گردند بنیروئی شکست ناپذیر تبدیل گشته و با قدرت توانای خود قادرند نیرومندترین مرتجعین را واژگون سازند. چنین است تاریخ مبارزات طبقاتی. طبقات ارتجاعی حاکم، امپریالیستها در مبارزه علیه مارکسیسم انقلابی بدو شیوه عمل میکنند: سرکوب و مبارزه رودروئی، تحریف و مبارزه پنهانی.

محمد رضا شاه خائن، قلدر و فاشیست بی شرمانه و آشکارا میگوید هر چیزی که کوچکترین رابطه ای با مارکسیسم انقلابی و کمونیسم دارد باید نابود شود و با همان شیوه فاشیستی رضاخان و با همان قانون سیاه ۱۳۱۰ در مبارزه علیه کمونیستها و انقلابیون عمل میکند. اما طبقات ارتجاعی و ضد انقلابی هنگامیکه در عمل دیدند که مارکسیسم انقلابی را نمیتوان از طریق اعدام و شکنجه و زندان نابود ساخت راه تحریف و مبارزه پنهانی را هم در پیش گرفتند. این راه همان تاکتیک تسخیر قلعه از درون و گرگ در لباس میش درآمدن است. دشمنان پرولتاریا عوامل خود را به درون جنبش انقلابی روانه میدارند تا زیر نقاب مارکسیسم اصول انقلابی آنرا مسخ کنند. طبق تجربه تاریخی پرولتاریا این دشمنان نقابدار خطرناکتر از دشمنان شناخته شده هستند. گلوله های شکرآلود گاهی کاراتر از گلوله های سربی ارتشهای ارتجاعی است.

۱۴ کشور امپریالیستی و ارتجاعی به شوروی نوحاسته لنین و استالین حمله کرده ولی مفتضحانه شکست خوردند در حالیکه رویزیونیسم خرشچفی توانست از درون برای بورژوازی آنرا تسخیر نماید، جامعه سوسیالیستی را به سرمایه داری برگرداند و تا حدی بکشاند که امروزه بیک ابر قدرت امپریالیستی تبدیل گردیده است.

تنها گلوله های سربی رژیم شاه پس از کودتای ۲۸ مرداد نبود که جنبش کارگری ما را سرکوب کرد و به شکست موقتی کشانید، آنچه تعیین کننده بود عامل درونی جنبش خط مشی سیاسی رفرمیستی و اپورتونیستی کمیته مرکزی حزب توده بود. دارودسته رویزیونیستی کمیته مرکزی این خائنین به پرولتاریا و انقلاب ایران زیر پرچم باطل و زرد راه مسالمت آمیز بارها جنبش را به انحراف و شکست کشانند و بهنگام حمله قطعی رژیم بدون ارائه مشی مقاومت جویانه و تعرضی تسلیم طلبی را پیشه خود ساختند و از اینطریق به طبقات حاکم و رژیم شاه و امپریالیستها خدمت نمودند. هیچ انقلابی پرولتری و هیچ مبارز انقلابی این فاجعه تاریخی را در میهن ما فراموش نخواهد کرد و دریاها آب نمیتواند کارنامه سیاه دارودسته کمیته مرکزی حزب توده را پاک

نماید.

این روزها که جنبش نوین کمونیستی در حال بسط و گسترش است و مارکسیسم انقلابی با سرعت در حال اشاعه است رویزیونیستهای کمیته مرکزی بار دیگر رنگ و العاب جدید زدن بتابلوی خود بمیدان آمده اند و بتلاش مذبحانه خود برای نفوذ در جنبش نوخاسته نوین انقلابی افزوده اند. خطر آنها این روزها برای جنبش بزرگتر از گذشته است زیرا نسل جوانی پابعرضه مبارزه گذاشته که از کارنامه سیاه گذشته این دارودسته مرتد اطلاعاتی چندان ندارد و از سوی دیگر رویزیونیستها اینبار حيله گتر عمل مینمایند. و بهمین علت مبارزه همه جانبه برای افشای رویزیونیستها بیک وظیفه مبرم و مهم بخاطر رشد جنبش کمونیستی و انقلابی تبدیل گردیده است.

ما تجدید چاپ آثار منتخب لنین را بدینمنظور بعهدہ گرفتیم چون بیش از هر موقع ضرورت مسلح کردن مبارزین جوان انقلابی را که پای در عمل دارند و در پیشاپیش صفوف مبارزه طبقاتی قرار گرفته اند احساس میکنیم. لنینیسیم به مبارزین قدرت جهت یابی میدهد، افق وسیع و دورنمای روشن را به آنها مینمایاند و ایمان و اطمینان آنها را به پیروزی پرولتاریا و توده ها را سخرت میسازد.

مطالعه دائمی و عمیق آثار مارکس، انگلس، لنین، استالین، مائوتسه دون و دیگر رهبران کبیر پرولتاریا جزء جداناپذیری از کار انقلابی است. لنین میگوید «بدون تئوری انقلابی جنبش انقلابی نمیتواند موجود باشد». وظیفه کمونیستهای ایرانی است که این تئوری انقلابی را با پراتیک مشخص انقلاب ایران باز هم بیشتر تلفیق دهند چه قدرت واقعی آن در تلفیق با شرایط مشخص نهفته است.

با اینکه ترجمه این آثار بفارسی (چاپ مسکو) احتیاج به تصحیح داشت ولی بخاطر تسریع در چاپ از آن صرفنظر شد. امیدواریم با کمک فعال خوانندگان این آثار بتوانیم در آینده به تصحیح و تجدید نظر در ترجمه های کنونی بپردازیم. ما چند نوشته کوتاه در آخر آثار منتخب را که بنام «یادداشتها»ی لنین رویزیونیستها به آن اضافه نمودند و هدفی جز حمله به استالین نداشتند حذف کرده ایم این «یادداشتها»ها جزو آثار لنین که در زمان حیات استالین به روسی چاپ شده بود نبوده است.

سازمان انقلابی حزب توده ایران در خارج از کشور

۱۳۵۳ _ ۱۹۷۴

* از: آثار منتخب لنین

* در یک جلد

* تجدید چاپ سال ۱۳۵۳ - ۱۹۷۴

* از انتشارات سازمان انقلابی حزب توده ایران در خارج از کشور

* تکثیر از: حجت برزگر

* تاریخ تکثیر: ۱۳۸۲/۱۲/۰۴ (۲۳/۰۲/۲۰۰۴ میلادی)

* آدرس تماس با اتحادیه مارکسیستها از طریق پست الکترونیکی: nasim@tele2.se

صفحه	عنوان
۵	۱- یادداشتهای سیاسی
۱۰	۲- دربارهٔ برخی از خصوصیات تکامل تاریخی مارکسیسم
۱۴	۳- استولپین و انقلاب
۲۱	* توضیحات

شوینیست‌ها مشغول کارند. با حرارت شایعاتی در باره تسلیحات ژاپنیها منتشر میکنند حاکی از اینکه ژاپنیها برای حمله به روسیه ۶۰۰ گردان در منجوری متمرکز کرده اند. گویا ترکیه جداً مسلح میشود تا در همین بهار به روسیه اعلان جنگ بدهد. گویا در قفقاز بمنظور جدا شدن از روسیه تهیه قیام دیده میشود (فقط مانده است که درباره نقشه های لهستانیها هیاهو راه بیاندازند!). تحریکات علیه فنلاند، بوسیله انتشار افسانه هائی درباره مسلح شدن آن شدت میگیرد. برضد اتریش در خصوص ساختن راه آهن بسنی فعالیت شدیدی به عمل می آید. حمله جراید روسیه به آلمان به بهانه اینکه ترکیه را برضد روسیه برمیانگیزد شدت می یابد. این کارزار (campagne) تنها منحصر بجراید روسیه نیست بلکه جراید فرانسه نیز – که همین چند روز پیش در دوما یکی از سوسیال دموکراتها خیلی بجا و بمورد رشوه گرفتن آنها را از دولت روسیه متذکر گردید – بدان مشغولند.

جراید جدی بورژوازی در باخت نمیخواهند این کارزار را تماماً مولود خیالبافی روزنامه نویسه یا بازار گرمی اشخاصی بدانند که در پی پخش اخبار هیجان انگیزند. خیر، ظاهراً «محافل حاکمه» – بخوان حکومت باند سیاه تزاری یا دسته سری دربار از نوع اعضاء «تالار ستاره» کذائی – اسم شناسائی کاملاً معینی صادر کرده و «خط مشی» منظمی در پیش گرفته و «مسیر حرکت جدیدی» معین نموده اند. جراید خارجی این موضوع را که ابواب کمیسیون امور دفاعی مجلس دوما بروی کلیه نمایندگان دوما که عضو این کمیسیون نیستند، یعنی نه فقط بروی احزاب انقلابی بلکه بروی کادتها نیز، بسته شده است مستقیماً مربوط به این فعالیت شوینیستی میدانند: حتی میگویند که حکومت روسیه، برای اینکه تمسخر و استهزا، خود را علیه «اصول مشروطیت» به آخرین درجه برساند، قصد دارد برای تقویت نیروهای مرزی از تمام دوما درخواست اعتبار نکرده بلکه فقط از کمیسیون اکتیابریسته‌های باند سیاه درخواست کند.

اینک چند شاهد مثال از روزنامه های اروپائی که ابداً سوسیالیستی نیستند و نمیتوان ظن خوشبینی نسبت به انقلاب روسیه را در حق آنها برد:

«پیروزیهائی آلمان بر فرانسه (در سال ۱۸۷۰)، همانطور که زمانی بیسمارک متذکر شده است، حس شهرت طلبی سران نظامی روس را برانگیخت و آنها نیز برای کسب افتخارات نظامی دست بکار شدند. ترکیه بدلانل سیاسی، مذهبی و تاریخی برای اینمقصود زمینه کاملاً مناسبی بنظر میرسید (جنگ ۱۸۷۷-۱۸۷۸ با ترکیه). اکنون نیز ظاهراً محافل معلوم روسیه، که درسهای جنگ ژاپن را فراموش کرده و به نیازمندیهای واقعی کشور پی نمیبند، همین نظر را تعقیب مینمایند، و چون در بالکان اکنون دیگر «اخوان گرامی» وجود ندارند که نجات آنها لازم باشد. لذا ناچار باید

راه دیگری فکر کرد که در افکار عمومی روسیه مؤثر باشد. و باید بحقیقت گفت که این راهها خیلی ناشیانه تر از راههای آنروزی است. میخواهند چنین جلوه گر سازند که روسیه در بین دشمنان داخلی و خارجی محصور شده است».

«محافل حاکمه روسیه میخواهند آزمایشی کنند تا موقعیت خود را با تشبث به وسائل قدیمی، یعنی سرکوب جنبش آزادیخواهی در کشور به قوه جبریه و منصرف ساختن توجه مردم از وضعیت اسفناک داخلی بوسیله تهییج احساسات ملت پرستانه و ایجاد تصادمات دیپلماتیک، که معلوم نیست عاقبت آنها چه خواهد بود، تحکیم نمایند».

حال ببینیم این خط مشی شوینستی جدید چه تأثیری در سیاست حکومت مطلقه ضد انقلابی دارد؟ پس از حوادث تسوسیما و موکدن فقط اشخاصی ممکن است به چنین سیاستی رو آور شوند که بطور قطعی زمینه خود را متزلزل می بینند. باوجود تمام کوششهاییکه بعمل آمد، تجربه دو ساله ارتجاع هیچگونه تکیه گاه داخلی نسبتاً مطمئنی برای حکومت مطلقه باندهای سیاه تهیه نکرد و هیچگونه عناصر طبقاتی جدیدی را که از لحاظ اقتصادی بتواند حکومت مطلقه را رونقی بخشد بوجود نیاورد. و حال آنکه بدون این امر هیچگونه درنده خوئی و هیچگونه هاری از طرف ضد انقلاب قادر بنگاهداری رژیم سیاسی کنونی روسیه نیست.

هم استولپین، هم ملاکین باند سیاه و هم اکتیابریستها همه بدین نکته پی می برند که، بدون ایجاد یک تکیه گاه طبقاتی جدید، ممکن نیست بتوانند خود را بر سر حکومت نگاه دارند. اینجاست سرچشمه سیاست بی نوا ساختن دهقانان و برهم زدن جبری آبشین ها (کمون های دهقانی، مترجم.) که هدف آن اینستکه راه سرمایه داری بهر قیمتی شده در کشاورزی هموار گردد. دانشمندترین، فاضل ترین و «بشر دوست»ترین لیبرالهای روس از قبیل پروفورهای روزنامه «روسکیه و دوموستی» در این باره به مراتب خود را از استولپین ها کودن تر نشان میدهند. سرمقاله نویس روزنامه مزبور در شماره اول فوریه چنین مینویسد: «بهیچوجه محل تعجبی نیست اگر فی المثل به هنگام تعیین سرنوشت مقررات موقتی ماه نوامبر اسلاویانوفیلی که دیروز طرفدار آبشین بود از کوششی که وزارتخانه بعمل می آورد تا از طریق تثبیت مالکیت خصوصی عائله های جداگانه بر زمین، آبشین ها را از بین ببرد پشتیبانی نماید... حتی میتوان فکر کرد که مقاصد تدافعی مشترکی که هم اکثریت محافظه کار دوما و هم وزارتخانه دارند، هم دوما و هم وزارتخانه را وادار نماید به اقداماتی دست بزنند که جنبه تهاجمیش از فرامین مشهور سال ۱۹۰۶ نیز بیشتر باشد... منظره عجیبی است: دولت محافظه کار با همکاری نمایندگان احزاب محافظه

کار، در زمینه مناسبات ارضی، یعنی زمینه ای که کمتر از همه تن به تحولات ناگهانی میدهد، در صدد اجرای یک رفرم رادیکال است و ضمناً این اقدام رادیکال را بخاطر برخی ملاحظات تجریدی از قبیل رجحان یک شکل مالکیت بر شکل دیگر عملی مینماید».

آقای پروفیسور، از خواب بیدار شوید - گرد و غبار آرشیوهای مکتب فرتوت ناردنیکی را از خود بتکانید - به آنچه که در جریان دو سال انقلاب انجام گرفته است نظری بیفکنید، استولپین فقط با نیروی جسمانی بر شما غالب نگردید بلکه غلبه او از این لحاظ نیز بود که به عملی ترین حوائج تکامل اقتصادی، یعنی لزوم بر هم زدن جبری اصول قدیمی مالکیت ارضی، بخوبی پی برد. «تطور» عظیمی، که انقلاب برای همیشه بوجود آورد، عبارت از اینست که سابقاً حکومت مطلقه باند سیاه میتوانست به شکلهای قرون وسطائی مالکیت ارضی متکی باشد ولی اکنون مجبور است و از هر حیث و برای همیشه مجبور است، با شتابی فوق العاده برای انهدام آن کوشش کند، زیرا این حکومت پی برده است که بدون درهم شکستن نظامات ارضی کهن هیچ راهی برای خروج از آن تضادیکه عمیقتر از هر چیزی انقلاب روس را توضیح میدهد وجود ندارد، این تضاد عبارت است از: عقب مانده ترین شیوه مالکیت ارضی و بی فرهنگ ترین دهات از یکطرف و پیشروترین سرمایه داری صنعتی و مالی از طرف دیگر!

حال ناردنیکیها وحشت زده از ما خواهند پرسید - پس شما طرفدار قانون گذاری ارضی استولپین هستید؟ - اوه خیر! خیالتان آسوده باشد! ما بدون چون و چرا مخالف هر نوع مالکیت ارضی کهن در روسیه هستیم، اعم از اربابی یا خرده مالکی. ما بدون چون و چرا طرفدار درهم شکستن جبری این نظام کهن هستیم که خود در حال فساد و نیز مایه فساد و مسمومیت تمام چیزهای نوست، ما طرفدار ملی کردن زمین بسبک بورژوازی هستیم که یگانه شعار پیگیر انقلاب بورژوازی و یگانه اقدام عملی است که تمام تیزی و برندگی آن درهم شکنی را که دارای ضرورت تاریخی است علیه ملاکین متوجه میسازد و کمک میکند تا از میان توده دهقانی زمین داران آزادی بیرون آیند.

خصوصیت انقلاب بورژوازی روس در اینست که سیاست انقلابی را در مسئله اساسی انقلاب، که مسئله ارضی باشد، باند سیاهی ها و دهقانان باتفاق کارگران عملی مینمایند. ولی وکلای دادگستری و پروفیسورهای لیبرال از یک موضوع کاملاً بی روح مهمل و تخیلی دفاع میکنند که عبارتست از آشتی دادن دو اسلوب متناقض و متباین ضمن درهم شکستن آنچه که دورانش سپری شده و آنهم آنچنان آشتی دادنی که اصولاً از درهم شکنی اثری باقی نگذارد. با پیروزی قیام دهقانان و درهم شکستن کامل مقررات مالکیت ارضی قدیم بنفع دهقانانیکه بوسیله انقلاب تجدید وضع می کند، - یعنی ضبط زمینهای ملاکان و استقرار جمهوری. یا درهم شکنی بسبک استولپین که آنهم تجدید وضع میکند یعنی عملاً در مالکیت ارضی قدیمی تجدید وضع میکند و

آنها با مناسبات سرمایه داری هم آهنگ میسازد، منتها از هر حیث بنفع ملاکین و بقیمت خانه خرابی بیحد و حصر توده دهقان. اخراج جبری آنان از دهات، تبعید، کشتن از گرسنگی، معدوم نمودن گل سرسبد جوانان روستا در زندان ها و تبعیدگاهها و بوسیله شکنجه و آزار و تیرباران. اجرای یک چنین سیاستی از طرف یک اقلیت برضد اکثریت، کار آسانی نیست ولی از لحاظ اقتصادی نمیتوان آنها غیرممکن دانست. ما باید به مردم کمک کنیم تا بطور روشن از این موضوع آگاه گردند. ولی تلاش برای اینکه به کمک یک رفرم با نزاکت و با مسالمت و بدون اعمال زور راهی برای خروج از این کلاف بکلی سردرگم تضادهای قرون وسطائی که مولود تاریخ صدها ساله روس است، پیدا شود آرزوی کاملاً سفیهانه ایست که فقط مغزهای جامد «آدمهای توی قوطی» میتوانند تصور آنها بکنند. جبر اقتصادی بدون شک موجبات «تحول ناگهانی» شدیدی را در نظامات ارضی روسیه فراهم نموده است و بدون شک هم آنها عملی خواهد کرد. مسئله تاریخی فقط اینستکه آیا این تحول را ملاکان که تحت رهبری تزار و استولیپین هستند انجام خواهند داد یا توده های دهقانی که بتوسط پرولتاریا رهبری میشوند.

«اتحاد اپوزیسیون» – چنین است مسئله روز مطبوعات سیاسی روسیه. روزنامه پلیسی – استولیپینی «راسیا» شادی کنان می نویسد: «ائتلاف؟ پس معلوم میشود که کادتها هم انقلابی هستند؛ بگیر کادت را!» روزنامه کادتی «رچ» که سرشار از یک تمایل کارمند مآبانه ایست باینکه ثابت کند ممکنست کادتها در اعتدال از اکتیابریستها دست کمی نداشته باشند، عشوه گرانه روی ترش ساخته بر ضد تلاشهاییکه برای متهم ساختن وی بانقلابی گری بعمل می آورند با سیلی از کلمات حاکی از خشم و غضب «اخلاقی» اظهار میدارد: البته ما اتحاد اپوزیسیون را حسن استقبال می کنیم ولی این اتحاد باید حرکتی «از طرف چپ بطرف راست» باشد (سرمقاله مورخه دوم فوریه). «ما از اشتباهات و سرخوردگیهای سیاسی تجربه گرفته ایم. وقتی اپوزیسیون اتحاد میکند، این اتحاد طبیعتاً بر زمینه برنامه حداقل معتدل ترین حزبی است که جزو آن می باشد».

این برنامه کاملاً واضح است. همانطور که فالو در سال ۱۸۷۱ در مقابل تی ییر که از او تقاضای پشتیبانی داشت میگفت: سلطنت – اینست شرط من، – همانطور هم کادتها میگویند سلطه لیبرالیسم بورژوازی – اینست شرط ما.

روزنامه «استالیچنایا پوچتا» دید که گفتن این مطالب بطور آشکار شرم آور و ننگین است و از اینرو با «رچ» «موافقت نمیکند، و با کنایه های مبهم به «حالت روحی قبل از اکتبر» (سانسور لعنتی مانع داشتن برنامه روشن سیاسی است!) در حقیقت امر دعوت به بند و بست مینماید و

بزبان حال میگوید «رچ» میخواهد رهبری کند، انقلابیون هم میخواهند رهبری کنند (اتحاد جدید را)، آیا من نمیتوانم در این میانه بابت دلالتی شرافتمندانه حق و حسابی بگیرم؟

«اتحاد» – ما جداً از این شعار طرفداری میکنیم، بخصوص وقتی که اینجا به «حالت روحی قبل از اکتبر» کنایه میزنند – ولو این فقط یک کنایه باشد! ولی تاریخ تکرار نمیشود، آقایان سیاست بافان محترم. آن درسهای، که «تاریخ سه ساله» به ما داده است، با هیچ نیروئی نمیتوان از لوح خاطر طبقات گوناگون زدود. این درسها، هم از لحاظ مضمون مثبت خود (شکلها، جنبه و شرایط پیروزی مبارزه توده ای کارگران و دهقانان در سال ۱۹۰۵) و هم از لحاظ مضمون منفی خود (ورشکستگی دو دوما، یعنی ورشکستگی توهامات مشروطه طلبانه و سلطه کادتها) فوق العاده گرانبها هستند.

هر کس میخواهد این درسها را منظمآ بررسی کند، در آن تعمق کند، فرا گیرد و در کار با توده ها به موقع اجرا گذارد – مقدمش گرامی، ما از هر حیث طرفدار «اتحاد» هستیم – طرفدار اتحاد برای مبارزه بی امان با مرتدین انقلاب. خوشتان نمی آید؟ راه ما جدا میشود.

شعار قدیمی «ماقبل اکتبر» خوب شعاریست و ما (اگر به M-r-My از نویسندگان مجموعه «ناشامیسل» برنخورد!) آن را «مجلس مؤسسان» را) دور نخواهیم انداخت. ولی این شعار کافی نیست. این شعار خیلی جنبه رسمی دارد. این شعار طرح عملی مسائل حادیرا که زندگی مطرح نموده است منعکس نمیسازد. ما آنرا با درس عظیم این سه سال پر عظمت تکمیل مینمائیم. «برنامه حداقل» ما یا «برنامه اتحاد ما» ساده و واضح است: ۱) ضبط کلیه زمینهای ملاکان؛ ۲) جمهوری. برای حصول اینمقصود آنچنان مجلس مؤسسانی برای ما لازمست که بوسیله آن بتوانیم این برنامه را عملی سازیم.

تاریخچه دو دوما، یعنی دوماهای کادتی، با وضوح شگرفی نشان داد که مبارزه واقعی نیروهای اجتماعی، همان مبارزه ای که همیشه بر آن وقوف نبوده و همیشه آشکارا بروز نکرده ولی همیشه در چگونگی تمام نتایج عملیات بزرگ سیاسی تأثیر قاطع داشته و همیشه نیرنگهای بیخبران ساده لوح و در عین حال دغل و شیاد مکتب «مشروطه طلبی» را همچون پر کاهی بر باد داده است – کاملاً و تماماً بخاطر دو «موضوعی» که ما به آن اشاره کردیم بوقوع می پیوسته است. این تجربه واقعی مبارزه توده های مردم ما بود که در شرایط واقعی حکومت مطلقه ملاکین روس ناگزیر بودن این شعارهای بخصوص را در عمل به ما نشان داد نه تئوریهای مجرد. ما به هر کس قادر است این تجربیات را فراگیرد پیشنهاد میکنیم: «جدا برویم» و «با هم بکوبیم»، دشمنی را بکوبیم که روسیه را به ویرانی میکشاند و هزاران نفر از بهترین افراد روسیه را نابود مینماید.

«شما با چنین برنامه اتحادی تنها خواهید ماند»، این صحیح نیست.

نطقهای دهقانان غیر حزبی را در دو دومای اول بخوانید – آنوقت می فهمید که برنامه اتحاد ما فقط تمایل آنها، نیازمندیهای آنها و نتایج ضروری و اولیه ای را که از این نیازمندیها بر می آید بیان مینماید. ما با هر کس که به این نیازمندیها پی نبرد – از کادت گرفته تا پشخونف (او نیز، بطوریکه از مسکو به ما مینویسند، در آنجا تبلیغ «اتحاد» مینموده است) بخاطر «اتحاد» جنگ خواهیم کرد.

این جنگ، یک جنگ مصرانه خواهد بود. ما سالیان درازی پیش از انقلاب توانسته ایم کار کنیم. بیهوده نیست که ما را سنگ خارا نام نهاده اند. سوسیال دموکراتها آنچنان حزب پرولتاریائی را پی افکنده اند که با ناکامی در نخستین حمله جنگی روحیه خود را نمی بازد، گیج نمی شود و دچار ماجراجویی نمیگردد. این حزب، بدون اینکه خود و سرنوشت خود را با چگونگی پایان این یا آن مرحله از انقلاب بورژوازی مربوط سازد، بسوی سوسیالیسم پیش میرود. و بهمین علت هم این حزب از جنبه های ضعیف انقلاب بورژوازی مبرا است. و این حزب پرولتاریائی بسوی پیروزی گام برمی دارد.

در تاریخ ۲۶ (۱۳) فوریه سال ۱۹۰۸

در شماره ۲۱ روزنامه «پرولتاری» بطبع رسید.

در باره برخی از خصوصیات تکامل تاریخی مارکسیسم

انگلس در خصوص خود و دوست شهیرش چنین میگوید – آموزش ما دگم نیست بلکه رهنمون عمل است. در این اصل کلاسیک آن جنبه ای از مارکسیسم که اکثراً از نظر دور میدارند با قوت و صراحت شگرفی خاطرنشان گردیده است. و ما با از نظر دور داشتن آن، مارکسیسم را بیک چیز یک طرفی، زشت و بی روح تبدیل میکنیم، عصاره حیاتی آنرا میکشیم، ارکان اساسی تئوریک آن یعنی دیالکتیک یا آموزش مربوط به تکامل تاریخی جامع الاطراف و مشحون از تضاد را منهدم میسازیم، ارتباط آنرا با وظائف عملی معین زمان، که در هر چرخش تازه تاریخ تغییر پذیرند، قطع مینمائیم.

و اتفاقاً در زمان ما، در بین کسانی که به سرنوشت مارکسیسم در روسیه علاقمندند، بسیاری از کسانی که این جنبه آنرا از نظر دور میدارند. و حال آنکه بر همه کس واضح است که روسیه در سالهای اخیر دستخوش چنان تحولات شدیدی شده که وضع اجتماعی و سیاسی یعنی آنچه را که تعیین کننده فوری و بلاواسطه شرایط فعالیت و بنابراین وظائف این فعالیت است با سرعت و شدت

فوق العاده ای تغییر داده است. منظور من، البته آن وظائف عمومی و کلی نیست که بهنگام چرخشهای تاریخی، تا زمانی که مناسبات اساسی بین طبقات تغییر نکرده باشد تغییری نمیکنند. کاملاً واضح است که خط سیر عمومی تکامل تدریجی اقتصادی (و نه فقط اقتصادی) روسیه نیز مانند مناسبات اساسی بین طبقات مختلف جامعه روس، در طی مثلاً شش سال اخیر تغییری نکرده است.

ولی وظائف مربوط به عمل فوری و بلاواسطه در طی این مدت به موازات تغییر وضعیت مشخص اجتماعی - سیاسی، بطور بسیار شدیدی تغییر کرده است - و بنابراین جنبه های مختلفی از مارکسیسم هم، که آئین زنده ایست، نمیتوانستند اهمیت درجه اول کسب نمایند. برای توضیح این مطلب نظری به چگونگی تغییراتی که در طی شش سال اخیر در وضعیت مشخص اجتماعی - سیاسی روی داده است بیافکنیم. در برابر ما فوراً دو دوره سه ساله خودنمایی میکند که این مدت از زمان بدانها تقسیم میگردد: یکی تقریباً در تابستان سال ۱۹۰۷ به پایان میرسد و دیگری در تابستان ۱۹۱۰. صفت مشخصه سه ساله اول از نقطه نظر صرفاً تئوریک تغییرات سریعی است که در خصوصیات اساسی رژیم دولتی روسیه روی داده است، ضمناً سیر این تغییرات خیلی ناموزون و میدان نوسان آن به هر دو طرف خیلی وسیع بوده است. پایه اجتماعی - سیاسی این تغییرات وارده در «روبن»، عبارت بود از برآمد تمام طبقات جامعه روس در صحنه های کاملاً مختلف (فعالیت در دوما، در خارج دوما، مطبوعات، اتحادیه ها، اجتماعات و غیره)، که بقدری آشکار و مؤثر و دارای شکل توده ای بود که نظیر آن کمتر در تاریخ مشاهده میشود.

برعکس، صفت مشخصه سه ساله دوم - تکرار میکنیم که ما این بار فقط از نقطه نظر صرفاً تئوریک «جامعه شناسی» صحبت میکنیم - آنچنان تکامل بطی ایست که تقریباً با سکون برابر است. در رژیم دولتی هیچگونه تغییری که تا اندازه ای محسوس باشد دیده نمیشود. هیچگونه، یا تقریباً هیچگونه، برآمد آشکار و جامعی از طرف طبقات در اکثر آن، «عرصه هائی»، که در دوره پیشین این برآمد در آنها انجام میگرفت مشاهده نمیکرد.

وجه تشابه این دو دوره عبارت از اینست که تکامل تدریجی روسیه در جریان هر دو دوره، همان تکامل تدریجی پیشین سرمایه داری بوده است. تضاد بین این تکامل اقتصادی و موجودیت یک رشته مؤسسات فئودال و قرون وسطائی از بین نرفته و کماکان بقوت خود باقی است؛ این تضاد هموار نشده و حتی بعلاوه آنکه مضمونی که تا اندازه ای دارای جنبه بورژوازی است و در داخل فلان یا بهمان مؤسسه جداگانه رخنه کرده، حدت نیز یافته است.

وجه تمایز این دو دوره عبارت از اینست که در دوره اول در پیش پرده صحنه تاریخ این سؤال قرار داشت که همانا نتیجه تغییرات سریع و ناموزون فوق الذکر چه خواهد بود. مضمون این تغییرات، بحکم جنبه سرمایه داری تکامل تدریجی روسیه، نمیتوانست بورژوائی نباشد، ولی

بورژوازی داریم تا بورژوازی. بورژوازی متوسط و بزرگ، که از خط مشی لیبرالیسم کم و بیش معتدلی نیروی میکند، بحکم همان موقعیت طبقاتی خود، از تغییرات شدید می ترسید و میکوشید قسمت عمده بقایای مؤسسات قدیمی را چه در رژیم ارضی و چه در «روبنای» سیاسی حفظ کند. خرده بورژوازی روستا که با توده دهقانی که «از دسترنج خود» زندگی میکند در آمیخته بود نمیتوانست مساعی خود را در راه اجرای تغییرات بورژوازی از نوع دیگری که بمراتب جای کمتری برای هرگونه بقایای کهن سال قرون وسطائی باقی میگذارد صرف نکند. کارگران مزدور، تا آنجا که نسبت به وقایعیکه در اطرافشان میگذشت از روی آگاهی رفتار میکردند، نمیتوانستند نسبت به این تصادم بین دو تمایل مختلف، که هر دو در قالب رژیم بورژوازی بود، ولی هر کدام یک شکل کاملاً مختلف آن و یک سرعت کاملاً متفاوت تکامل آنرا نشان میدادند و از لحاظ در برگرفتن تأثیرات مترقی این رژیم میزان متفاوتی داشتند. خط مشی معینی برای خود اختیار نمایند.

بدینطریق اینموضوع تصادفی نه، بل بحکم ضرورت بود که دوران سه ساله گذشته، آن مسائلی را که معمولاً مسائل تاکتیک می نامند، در مارکسیسم در درجه اول اهمیت قرار داد. هیچ چیز خطا از عقیده ای نیست که طبق آن گوئی مشاجرات و اختلافاتیکه در مورد این مسائل وجود داشت مشاجراتی «روشنفکرانه» و «مبارزه برای نفوذ در پرولتاریائی که هنوز نضج نیافته است» بود و از «دمساز شدن روشنفکران با پرولتاریا» حکایت میکرد - عقیده ای که کارکنان وخی (۱۳۸) بر آنند. بعکس، این طبقه چون نضج یافته بود نمیتوانست در مقابل تصادم دو تمایل مختلف موجوده در تمام سیر تکامل بورژوازی روسیه لاقید بماند و ایدئولوگهای این طبقه نیز نمیتوانستند فرمول بندیهای تئوریک که با این دو تمایل مختلف (بطور مستقیم یا غیر مستقیم، با انعکاس مستقیم یا معکوس) مطابقت داشته باشد تنظیم نکنند.

در سه ساله دوم تصادم تمایلات مختلف تکامل بورژوازی روسیه جزء مسائل روز نبود، زیرا هر دو تمایل بدست «کله خرها» عقب زده شده بدرون رانده و برای مدتی چند خاموش شده بود. کله خرهای قرون وسطائی نه تنها پیش صحنه را پر کردند بلکه قلوب وسیعترین قشرهای جامعه بورژوازی را نیز با روحیه مخصوص به وخی یعنی با روح افسردگی و عزلت جوئی انباشتند. نتیجه حاصله تصادم بین دو شیوه اصلاح وضع کهن نبود بلکه روح «تسلیم و رضا» و «ندامت» و مستغرق شدن در آموزش های ضد اجتماعی و نیز رواج عرفان و غیره بود.

و این تغییر شدید حیرت آور که نه تصادفی بود و نه نتیجه فقط یک فشار «خارجی» عصر گذشته، قشرهای اهالی را، که نسلها و قرنهای از مسائل سیاسی بر کنار مانده و این مسائل برای آنها بیگانه بود، چنان تکان عمیقی داد که بطور طبیعی و ناگزیر موجب «تجدید نظر در کلیه ارزشها» و بررسی جدید قضایای اساسی و علاقه جدید به آموختن تئوری و الفباء و اصول

مقدماتی گردید. میلیون‌هائی که بغتاً از خواب دیرین بیدار شده و بلافاصله در مقابل مهمترین قضایا قرار گرفته بودند نمیتوانستند مدت مدیدی خود را در این ارتفاع نگاه دارند، نمیتوانستند بدون یک تنفس، بدون مراجعه به مسائل مقدماتی، بدون تدارکات جدیدیکه به آنها در «هضم» درسهای پرارزش و بی نظیر کمک کند و به توده فوق العاده وسیعتری امکان دهد که مجدداً، ولی به مراتب راسختر، آگاهتر، مطمئنتر و متینتر بجلو برود، براه خود ادامه دهند.

دیالکتیک تکامل تاریخ چنین بود که در دوره اول آنچه در دستور روز قرار داشت اجرای اصلاحات بلاواسطه در کلیه شئون حیاتی کشور بود و در دوره دوم - تجدید نظر در تجربه حاصله و فراگرفتن آن از طرف قشرهای وسیعتر و باصطلاح نفوذ یافتن آن در زیربنا یعنی در صفوف عقب مانده طبقات مختلف.

نظر باینکه مارکسیسم یک شریعت بیجان و یک آموزش پایان یافته، حاضر و آماده و لایتغیر نبوده بلکه رهنمون زنده عمل است، لذا نمیتوانست تغییر ناگهانی حیرت آور شرایط زندگی اجتماعی را در خود منعکس نماید. انعکاس این تغییر هم انحطاط عمیق، پراکندگی فکری، انواع و اقسام تزلزلات و خلاصه کلام جدیترین بحران داخلی مارکسیسم بود. دفع جدی این انحطاط و مبارزه قطعی و سرسخت در راه اصول مارکسیسم مجدداً در دستور روز قرار گرفت. قشرهای فوق العاده وسیع طبقاتی که در موقع تنظیم وظائف خود نمیتوانند مارکسیسم را نادیده انگارند مارکسیسم را در دوره پیشین بطور فوق العاده یکجانبه و ناهنجاری آموختند، «شعارهای» مختلف و جوابهای مختلف مسائل تاکتیکی را از بر کردند بدون اینکه به مصداق مارکسیستی این جوابها پی برده باشند. «تجدید نظر در کلیه ارزشها» در شئون مختلف زندگی اجتماعی منجر به «تجدید نظر» در مجردترین و کلیترین مبانی فلسفی مارکسیسم گردید. نفوذ فلسفه بورژوازی با سایه روشنهای مختلف ایدئالیستی خود بصورت بیماری همه گیر ماخسیم در بین مارکسیستها انعکاس پیدا کرد. تکرار «شعارهایی» که بدون فهم و تعمق، طوطی واری از حفظ شده بود به رواج وسیع عبارت پردازیهای پوچ منجر گردید که عملاً بجریانهای بکلی غیر مارکسیستی و خرده بورژوائی از نوع «آتروسیسم» (۱۳۹) عیان یا نهان و یا شناسائی آتروسیسم بعنوان «سایه روشن مشروعی» از مارکسیسم منتهی میشد.

از طرف دیگر تمایلات وخی مآبانه و روح عزلت جوئی، که وسیعترین قشرهای بورژوازی را فرا گرفته است در آن جریانی نیز، که سعی دارد تئوری و عمل مارکسیستی را بمجرای «اعتدال و احتیاط» بیندازد، نفوذ کرد. از مارکسیسم فقط یک عبارت پردازی باقی مانده که بعنوان پوششی برای استدلالهای کاملاً آغشته بروح لیبرالی درباره «سلسله مراتب» و «سلطه» و غیره بکار می‌رود. البته بررسی این استدلالها از حوصله این مقاله خارج است. فقط برای روشن شدن مطالب مذکور درباره عمق بحرانیکه مارکسیسم میگذراند و ارتباط این بحران با تمام اوضاع اجتماعی و اقتصادی

دوره جاری کافی است اشاره ای به این استدلالها بشود. نمیتوان نسبت به مسائلی که در اثر این بحران بروز نموده بی اعتنا بود. هیچ چیز مضرت و ضد اصولی تر از کوششی نیست که از طریق عبارت پردازی برای خلاص نمودن گریبان خود از این مسائل میشود. برای دفاع از اصول تئوریک مارکسیسم و قواعد اساسی آن که در نتیجه توسعه نفوذ بورژوازی در «رفیقان نیمه راه» مارکسیسم، از هر طرف تحریف میشود، هیچ چیز مهمتر از متحد نمودن کلیه مارکسیستهاییکه به عمق بحران و لزوم مبارزه با آن آگاهند – نیست.

دوره سه ساله گذشته آنچنان قشرهای وسیعی را به شرکت آگاهانه در زندگی اجتماعی برانگیخت که اغلب آنها فقط اکنون برای اولین بار بطرز واقعی شروع به آشنائی با مارکسیسم نموده اند. جراید بورژوازی در این باره بمراتب بیش از سابق افراد را دچار گمراهی مینمایند و دامنه این گمراهی را بیشتر وسعت میدهند. انحطاط در درون مارکسیسم در چنین شرایطی بخصوص خطرناکست. بدینجهت پی بردن بدلائل ناگزیر بودن این انحطاط در دوره فعلی و متحد شدن برای یک مبارزه پیگیر برضد آن، بمعنای مستقیم و دقیق کلمه، وظیفه ایست که زمان در مقابل مارکسیستها قرار داده است.

در تاریخ ۲۳ دسامبر سال ۱۹۱۰ در
شماره دوم روزنامه «آزودا» بچاپ رسید.

استولیپین و انقلاب

قتل استولیپین سردرخیم، مقارن با زمانی است که وجود یک سلسه علائم و قرائن پایان دوران اول تاریخ ضد انقلاب روس را خبر میدهد. بدین سبب حادثه اول سپتامبر که بخودی خود یک حادثه بسیار کم اهمیتی است، مجدداً یک مسئله حائز درجه اول اهمیت، یعنی مضمون و اهمیت ضد انقلاب کشور ما را، در دستور روز میگذارد. در بین گروه مرتجعین هم آوازی که نوکر صفتانه از استولیپین مدیحه سرائی مینمایند و یا در تاریخ دسایس باند سیاه که بر روسیه فرامانروائی میکنند بکاوش مشغولند، – در بین گروه لیبرالهای هم آوازی که در مورد تیراندازی «وحشیانه و مجنونانه»، سرتکان میدهند (البته سوسیال دموکراتهای مجله «دلو ژیزنی») که عبارت پیش پا افتاده توی گیومه استعمال کرده اند نیز جزء لیبرالها هستند)، نغمه های جداگانه ای شنیده میشود که دارای مضمون واقعاً اصولی و جدی است. سعی میشود «دوره استولیپینی» تاریخ روس همچون یک کل واحد وانمود گردد.

استولیپین قریب ۵ سال از ۱۹۰۶ تا ۱۹۱۱ رئیس دولت ضد انقلاب بود. این دوره واقعاً هم

دارای خصوصیت ویژه خود و مشحون از حوادث آموزنده است. آنرا میتوان از لحاظ جنبه خارجی بمشابه دوره تدارک و اجرای کودتای سوم ژوئن سال ۱۹۰۷ توصیف نمود. درست در سال ۱۹۰۶ هنگامیکه، استولیپین به سمت وزیر کشور در برابر دومای اول سخن گفت، تدارک این کودتا که اکنون دیگر تمام میوه های خود را در کلیه شئون زندگی اجتماعی ما نشان داده آغاز گردید. حال سؤال میشود که آیا سران این کودتا به کدامیک از نیروهای اجتماعی متکی بودند و یا چه نیروهائی آنان را هدایت مینمودند؟ - مضمون اجتماعی و اقتصادی دوره «سوم ژوئن» چه بود؟ - «سیر ترقی» شخصی استولیپین مدرکی عبرت انگیز و تصویری جالب توجه در مورد این سؤال بدست میدهد.

این ملاک و سلسله جنبان اعیان و اشراف در سال ۱۹۰۲ در زمان وزارت پله وه به استانداری منصوب میشود و بوسیله سرکوب سبعانه دهقانان و زجر و شکنجه آنان (در استان ساراتف) خود را در نزد تزار و مقرب الخاقانهای مرتجع افراطی وی «مشهور میکند». در سال ۱۹۰۵ به تشکیل باندهای سیاه و قتل عام و تالان یهودیان می پردازد (قتل بالاشف). - در سال ۱۹۰۶ وزیر کشور و از هنگام انحلال دومای دولتی اول، نخست وزیر میگردد. این است شمه مختصری از شرح حال سیاسی استولیپین. و این شرح حال رئیس دولت ضد انقلاب، در عین حال شرح حال آن طبقه ایست که ضد انقلاب کشور ما را انجام داده و استولیپین فقط نماینده یا مجری دستورهای آن بوده است. این طبقه، اشراف نجیب زاده روس هستند که نیکلا رومانف - اول فرد اشراف و بزرگترین ملاک در رأس آنها قرار دارد. این طبقه - همان ۳۰ هزار ملاک فئودالی هستند که ۷۰ میلیون دسیاتین از املاک روسیه اروپائی، یعنی همانمقدار زمینی که مجموع ده میلیون خانوار دهقانی دارد، در اختیار آنهاست. املاک وسیع زراعتی که در دست این طبقه است - اساس آن استثمار سرواژیست که به اشکال و عناوین گوناگون (بیگاری، کار برده وار و غیره) در مرکز روسیه یعنی منطقه دیرین سال روس حکمفرماست. «کم زمینی» دهقانان روس (اگر بخواهیم اصطلاح مورد پسند لیبرالها و ناردنیکها را استعمال نمائیم) چیزی نیست مگر قطب مقابل پر زمینی این طبقه. مسئله ارضی که محور انقلاب ۱۹۰۵ ما را تشکیل میداد باینجا خلاصه میشد که آیا مالکیت اربابی باقی میماند - در اینصورت دهقانان، که توده اهالی هستند ناگزیر سالهای متمادی بحال فقر و مسکنت و گرسنگی و خواری و ذلت باقی میمانند - یا اینکه توده اهالی خواهد توانست شرایط آزادی را برای زندگی بدست آورد که تا حدی بشری را و تا اندازه ای شبیه به زندگی انسان اروپائی باشد - و این امر هم بدون نابودی انقلابی مالکیت اربابی و سلطنت ملاکی، که با آن ارتباط لاینفک دارد غیر عملی است.

شرح حال سیاسی استولیپین انعکاس و بیان دقیق شرایط زندگی سلطنت تزاریست. با آن وضعی که سلطنت در لحظه انقلاب پیدا کرده بود استولیپین نمیتوانست رفتاری بجز آنچه کرد بنماید.

هنگامیکه از روی تجربه ایکه خواه قبل از دوما در سال ۱۹۰۵ و خواه در موقع دوما در سال ۱۹۰۶ بدست آمده بود با وضوح کامل معلوم گردیده بود که اکثریت عظیم توده اهالی دیگر از آشتی ناپذیری منافع خود با بقاء طبقه ملاکان آگاه شده و برای انهدام این طبقه میکوشد، - سلطنت نیز نمی‌توانست رفتاری بجز آنچه کرد بنماید. هیچ چیز سطحی تر و خطا تر از این ادعای نویسندگان کادت نیست که میگویند حملاتی که در کشور ما به سلطنت شد مظهر انقلابیگری «روشنفکران» بود. برعکس، شرایط عینی طوری بود که مبارزه دهقانان برضد مالکیت اربابی، ناگزیر مسئله حیات و ممت سلطنت ملاکی را بمیان می آورد. تزاریسیم مجبور شد بمبارزه حیاتی و مماتی دست بزند، مجبور شد وسائل دیگری غیر از بوروکراسی بکلی ناتوان و ارتشی که در اثر شکستهای نظامی و انحطاط داخلی ضعیف شده بود، جستجو نماید. تنها کاریکه در یک چنین وضعی برای سلطنت تزاری باقی ماند عبارت بود از تشکیل باندهای سیاه از بین اهالی و راه انداختن تالان ها، خشم اخلاقی عالیجنابانه ای که لیبرالهای ما هنگام گفتگو درباره تالانها از خود نشان میدهند نمیتواند در نظر هر فرد انقلابی چیزی جز بروز منتهای فرومایگی و جبن جلوه کند - بخصوص وقتی که در این تقبیح اخلاقی تالانگری اندیشه مذاکره و سازش با تالانگران کاملاً مجاز شناخته میشود. سلطنت نمیتوانست در مقابل انقلاب از خود مدافعه نکند و سلطنت نیمه بربریت یا سرواژ روس رومانفها نمیتوانست جز با پلیدترین و نفرت انگیزترین و سنگدلانه و رذیلانه ترین وسائل طور دیگری از خود مدافعه نماید: برای هر فرد سوسیالیست و هر فرد دموکرات، یگانه شیوه شایسته و معقول در مبارزه با تالان گران همکاری جامع و بیدریغ با انقلاب و سازمان دادن به انقلاب برای سرنگون ساختن این سلطنت است نه تقبیح عالیجنابانه.

استولیپین تالانگر، خود را برای مقام وزارت درست بهمان ترتیبی حاضر کرد که هر استاندار تزاری فقط بدان وسیله میتوانست خویشتن را مهیا سازد، یعنی - بوسیله زجر و شکنجه دهقانان، راه انداختن تالانها و ابراز استعداد در استتار این «شیوه عمل» آسیائی؛ زرق و برق و عبارات و ادا و اطوارهایی که از «اروپائیها» اقتباس شده است.

پیشوایان بورژوازی لیبرال ما نیز که بنام اصول عالییه اخلاقی تالانگری را تقبیح مینمودند، با تالانگران وارد مذاکره شدند و بدینطریق نه فقط حق حیات بلکه سلطه آنها را نیز در امر سازمان روسیه جدید و اداره امور آن برسمیت شناختند! بقتل رساندن استولیپین موجب یک سلسله افشاگری ها و اعترافات جالب توجهی در مورد این مسئله شد، مثلاً یکی از آنها نامه های ویده و گوچکف در خصوص مذاکراتیستکه ویده با «رجال اجتماعی» (بخوان: با پیشوایان بورژوازی سلطنت طلب لیبرال و اعتدالی) درباره ترکیب کابینه پس از ۱۷ اکتبر ۱۹۰۵ نموده بود. در مذاکرات با ویده - که از قرار معلوم طولانی بوده است زیرا گوچکف از «روزهای طاقت فرسائی که صرف این مذاکرات شده است» سخن میراند - شی پف، تروبتسکوی، اوروسوف، م. استاخوویچ، یعنی سران

آتیۀ هم حزب کادت و هم حزب «تجدد طلب مسالمت جو»، (۱۴۰) و هم حزب اکتیابریست شرکت داشتند. علت قطع مذاکرات از قرار معلوم موضوع دورنوفو بود که «لیبرالها» نمیخواستند پست وزارت کشور به او واگذار شود و ویتۀ با لحن اتمام حجت در اینمورد پافشاری میکرد. و ضمناً اوروسوف یعنی چشم چراغ کادتها در دومای اول، «پشتیبان دو آتشۀ نامزد شدن دورنوفو» بود. وقتیکه شاهزادۀ اوبولنسکی نامزدی استولیپین را پیشنهاد نمود «بعضیها از آن پشتیبانی نمودند و بعضی ها اظهار عدم شناسائی کردند». گوچکف مینویسد: «خوب بخاطر دارم که هیچکس نظر منفی که کنت ویتۀ از آن صحبت میکند نداشت».

اکنون جراید کادت که میخواهند دموکراتیسم خود را (شوخی نکنید!) برخ بکشند، شاید، بخصوص، بمناسبت انتخابات حوزه اول پطربورگ که در آنجا کاندید کادت با کاندید اکتیابریست مبارزه می کرده است، میکوشند به گوچکف در مورد مذاکرات آنموقع نیش بزنند. روزنامه «رچ» در شماره ۲۸ سپتامبر خود مینویسد - «چه بسا آقایان اکتیابریستها بسرکردگی گوچکف برای خوش آیند مقامات عالیۀ با همفکران آقای دورنوفو همکاری میکردند! چه بسا چشم امید بسوی مقامات عالیۀ دوخته از افکار عمومی روی بر می تافتند». سرمقالۀ «روسیکه و دومیستی» نیز در همان تاریخ با الحان گوناگونی عین همان سرزنش کادتها به اکتیابریستها را تکرار مینماید.

ولی اجازه بفرمائید، آقایان کادتها: اصولاً شما چه حقی دارید اکتیابریستها را مذمت کنید وقتیکه در همان مذاکرات از کسان خود شما نیز شرکت کرده و حتی از دورنوفو پشتیبانی نموده اند؟ مگر در آنموقع، یعنی در نوامبر سال ۱۹۰۵ باستثناء اوروسوف تمام کادتها همان وضعیت افراد «چشم امید بسوی مقامات عالیۀ دوخته» و «از افکار عمومی روی برتافته» را نداشتند؟ آری مثلی است معروف که نزاع دلدادگان - تفریحی بیش نیست؛ این یک مبارزۀ اصولی نبوده بلکه رقابت بین احزابیست که در بی پرنسیپی یکسانند - اینست آنچه که ناچار باید درباره مذمتهاییکه اکنون کادتها بمناسبت «مذاکرات» پایان سال ۱۹۰۵ از اکتیابریستها مینمایند گفت. این قبیل مناقشات فقط برای استتار یک حقیقت واقعاً مهمی است که از نقطۀ نظر تاریخی مسلم است و آن اینکه تمام الوان گوناگون بورژوازی لیبرال، از اکتیابریستها گرفته تا کادتها، «به مقامات عالیۀ چشم امید دوخته» و از دموکراسی، از آن زمانیکه انقلاب ما جنبۀ انقلاب واقعی مردم را بخود گرفت یعنی، از لحاظ ترکیب شرکت کنندگان فعال خود، یک انقلاب دموکراتیک گردید، «روی برتافته اند». صفت مشخصۀ دورۀ استولیپینی ضدانقلاب روس همین است که بورژوازی لیبرال از دموکراسی روی برتافت و بهمین جهت استولیپین امکان داشت برای همکاری و همدردی و مشورت گاه باین نماینده و گاه بنمایندۀ دیگر این بورژوازی مراجعه نماید. اگر یک چنین وضعی وجود نداشت استولیپین نمیتوانست سلطۀ شورای اشراف متحد را بر بورژوازی با استفاده از همکاری و همدردی و پشتیبانی فعال یا غیر فعال همین بورژوازی، که روح ضدانقلابی در وی

برانگیخته شده بود، مستقر نماید.

این جنبه مسئله شایان توجه مخصوصی است زیرا همین جنبه است که جراید لیبرال ما و ارگانهای سیاست کارگری لیبرال نظیر «دلوریزنی» آنرا از نظر دور داشته یا عمداً به آن توجهی نمیکنند. استولیپین — تنها نماینده دیکتاتوری ملاکان فئودال نیست، اکتفا نمودن به چنین توصیفی معنایش اینست که از خود ویژگی و اهمیت «دوره استولیپینی» هیچ چیز درک نشده باشد. استولیپین — وزیر زمانست که در آن در بین تمام بورژوازی، که بورژوازی کادت نیز جزو آن باشد، روحیه ضد انقلابی حکمفرما بود و فئودالها میتوانستند به چنین روحیه ای متکی گردند و متکی می گردیدند، آنها میتوانستند به پیشوایان این بورژوازی «پیشنهادهای» (پیشنهاد خواستگاری با عشق و محبت) بنمایند و مینمودند، میتوانستند حتی «چپ» ترین پیشوایان را نیز جزو «اپوزیسیون اعلیحضرت» (۱۹۱) بدانند، میتوانستند به برگشت پیشوایان مسلکی لیبرالیسم بسوی خویش، بسوی ارتجاع، بسوی مبارزه برضد دموکراسی و لجن مال نمودن دموکراسی استناد جویند و استناد هم می جستند. استولیپین — وزیر زمانست که در آن ملاکان فئودال با تمام قوا و با حداکثر سرعت: در مورد زندگی ارضی دهقانان سیاست بورژوازی را عملی نمودند و از تمام تخیلات و امیدهای رمانتیک درباره «جنبه پاتریارکال» موژیک دست شسته و در بین عناصر جدید بورژوازی روسیه عموماً و روسیه روستائی خصوصاً به جستجوی متحدینی برای خود پرداختند. استولیپین میخواست در خم کهنه شراب تازه بریزد، یعنی حکومت مطلقه کهنه را به سلطنت بورژوازی تبدیل کند و ورشکستگی سیاسی استولیپین عبارت از ورشکستگی تزاریسیم در این آخرین راهی است که برای تزاریسیم متصور بود. سلطنت ملاکی آلکساندر سوم میکوشید بر دهات «پدرشاهی» و بطور کلی بر «اصول پدرشاهی» زندگی روسیه اتکاء نماید؛ انقلاب بر این سیاست هم بطور قطعی قلم بطلان کشید. سلطنت ملاکی نیکلای دوم پس از انقلاب سعی داشت به روحیه ضد انقلابی بورژوازی و به سیاست ارضی بورژوازی، که از طرف همان ملاکین تعقیب میشد، اتکاء نماید؛ ورشکستگی این کوششها، که اکنون حتی برای کادتها و حتی برای اکتیابریستها هم مسلم است، ورشکستگی آخرین سیاستی است که برای تزاریسیم ممکن بود.

دیکتاتوری ملاکان فئودال در زمان استولیپین متوجه تمام مردم که تمام «زمره سوم» یعنی تمام بورژوازی را نیز دربر میگیرد نبود. خیر بورژوازی در دوران این دیکتاتوری شرایط بهتری داشت، بورژوازی اکتیابریست نه از روی خوف بلکه از جان و دل باین دیکتاتوری خدمت میکرد؛ ملاکان و بورژوازی دارای مجلسی انتخابی بودند که در آن برای بلوک آنها اکثریت تأمین شده بود و اینموضوع به آنها امکان میداد رسماً با تخت و تاج بگفتگو و بند و بست پردازند؛ آقایان استروه ها و سایر اعضاء وخی با حملات هیستریک خود به انقلاب لجن پرانی میکردند و ایدئولوژی خاصی را بوجود می آوردند که قلب آنتونی ولینسکی را شاد میساخت؛ آقای میلیوکف اپوزیسیون

کادت را «اپوزیسیون اعلیحضرت» (اعلیحضرت فئودال پس مانده) می نامید و مع الوصف با اینکه برای حضرات رومانف ها شرایط مساعدتری وجود داشت و با اینکه شرایط آنها از نقطه نظر تناسب اجتماعی قوا در روسیه سرمایه داری قرن بیستم مساعدترین شرایط ممکنه بشمار میرفت، با اینهمه _ سیاست استولیپینی به ورشکستگی گرائید؛ استولیپین زمانی بقتل رسید که گورکن تازه حکومت مطلقه تزاری یا بعبارت صحیحتر گورکنی که نیروهای تازه جمع آوری مینماید دق الباب را بصدا در آورده است.

* * *

دوران دومای اول روش استولیپین را نسبت به پیشوایان بورژوازی و روش این پیشوایان را نسبت به استولیپین با وضوح خاصی توصیف میکند. روزنامه «رچ» می نویسد _ «دوره از ماه مه تا ژوئیه ۱۹۰۶ در سیر ترقی استولیپین دارای تأثیر قاطعی بود». مرکز ثقل این دوره عبارت از چیست؟

ارگان رسمی حزب کادت در این باره چنین میگوید: «بدیهی است که نطقهای دوما را نمیتوان مرکز ثقل این دوره دانست».

واقعاً که چه اعتراف گرانبھائی است! در آنموقع در جدال بر سر این مسئله که آیا میتوان «مرکز ثقل» این دوره را «نطقهای دوما» دانست یا نه چه شمشیرها که شکسته نشد! چه ناسزاهای تندى که بر زبان رانده نشد و چه موعظه های فضل فروشانه و عالیجنابانه ای که آنروزها در جراید کادت خطاب به سوسیال دموکراتها، که در بهار و تابستان سال ۱۹۰۶ تأکید میکردند مرکز ثقل آن دوره فعالیتهای مربوط به دوما نیست ایراد نگرديد! چه مذمتهائی که آنروزها از طرف روزنامه «رچ» و «دوما» بر ضد تمام «جامعه» روس نشد که چرا جامعه آرزوی «کنوانسیون» دارد و چرا از پیروزیهای کادتها در صحنه «پارلمانی» دومای اول اظهار شغف نمیکند! پنج سال از آن تاریخ گذشت، باید دوران دومای اول را بطور کلی ارزیابی کرد. کادتها با سهولتی که گوئی دستکش خود را عوض میکنند، اعلام میدارند: «بدیهیست که نطقهای دوما را نمیتوان مرکز ثقل این دوره دانست».

آقایان! بدیهی است که نمیتوان! پس مرکز ثقل عبارت از چیست؟

در «رچ» چنین میخوانیم... «بین نمایندگان دو جریان در پس پرده، مبارزه حادی روی می داد. یکی توصیه میکرد راه سازش با نمایندگان مردم جستجو گردد و حتی با تشکیل «کابینه کادتی» نیز مخالفتی نشود. دیگری خواهان اقدام شدید یعنی انحلال دوما و تغییر قانون انتخابات بود. چنین برنامه ایرا شورای اشراف متحد اجرا میکرد که به نفوذهای پرقدرتی متکی بود»...

«استولیپین مدتی مردد بود، قرائنی در دست است که وی دو بار بتوسط کرژانفسکی به مورومتسف پیشنهاد کرده بود موضوع امکان تشکیل کابینه کادتی را با شرکت استولیپین در آن بسمت وزیر کشور مورد شور و بحث قرار دهد. ولی در عین حال استولیپین بدون شک با شورای اشراف متحد مراده داشته است.

این است طرز تاریخ نویسی آقایان پیشوایان تحصیل کرده و دانشمند و فاضل لیبرال! پس معلوم میشود «مرکز ثقل» این دوره نطقها نبوده، بلکه مبارزه دو جریان در بین مقرب الخاقانهای مرتجع افراطی تزار بوده است! این شورای اشراف متحد بود که هر بار سیاست «هجوم» را فوراً و بدون دفع الوقت عملی مینمود — یعنی افراد جداگانه یا نیکلا رومانف یا «جریان واحدی» در «محافل فوقانی» این سیاست را اجرا ننموده بلکه طبقه معینی آنرا اجرا میکرد. کادتها رقیبان خود را در دست راست هشیارانه و بطور واضح می بینند. ولی آنچه در دست چپ کادتها قرار داشت از میدان دیدشان ناپدید گردید. تاریخ را «محافل فوقانی» شورای اشراف متحد و کادتها بوجود میآورده اند و البته عوام الناس در ایجاد تاریخ شرکت نداشته است! در مقابل یک طبقه معین (اشراف) حزب مافوق طبقاتی «آزادی خلق» ایستاده بود و محافل فوقانی (یعنی پدر تاجدار) در حال تردید بودند.

آیا تصور یک نابینائی طبقاتی از این مغرضانه تری ممکن است؟ آیا در تاریخ تحریفی از این بزرگتر و در مورد حقایق مقدماتی علم تاریخ فراموشی از این بیشتر و در مورد مخلوط نمودن طبقه و حزب و شخصیتها آشفته فکری از این رقت انگیزتری متصور است؟

نابینائی آنکسی که نخواهد دموکراسی و نیروهای آنرا ببیند از هر نابینائی بدتر است. بدیهی است که مرکز ثقل دوره دومای اول نطقهای دوما نبود. مرکز ثقل این دوره عبارت بود از مبارزه طبقات در خارج دوما، مبارزه ملاکان فئودال و سلطنت آنها علیه توده مردم یعنی کارگران و دهقانان. درست در همین زمان بود که جنبش انقلابی توده ها دوباره رو به صعود نهاد. در بهار و تابستان سال ۱۹۰۶ هم اعتصابات بطور کلی و هم اعتصابات سیاسی، و هم شورشهای دهقانان و هم عصیان های نظامی همه و همه بطرز مخوفی شدت گرفتند. آقایان مورخین کادت، بهمین علت بود، که «محافل فوقانی» مردد بودند: در داخل باند تزاری مبارزه جریانهای گوناگون برسر این بود که آیا با وجود این پیروزی انقلاب میتوان بلافاصله دست به کودتا زد یا باز باید صبر کرد و بورژوازی را اغفال نمود.

دومای اول، ملاکین، (رومانف، استولیپین و شرکاء) را کاملاً مطمئن ساخت که بین آنها و توده دهقان و کارگران صلح ممکن نیست. و این اطمینان آنها با واقعیت عینی تطبیق میکرد. باقی مانده بود حل مسئله فرعی و آن اینکه چه موقع و چگونه، یکمرتبه یا بتدریج باید قانون انتخابات را تغییر داد. بورژوازی مردد بود ولی تمام رفتار وی — حتی بورژوازی کادت — نشان

میداد که از انقلاب صد بار بیشتر می‌ترسد تا از ارتجاع. بهمین جهت بود که ملاکین میل مبارکشان بر این قرار گرفت که پیشوایان بورژوازی (مورومتسف، گیدن، گوچکف و شرکاء) را به مشاوره جلب نمایند تا معلوم کنند ممکنست به اتفاق کابینه ای تشکیل داد یا نه. و تمام بورژوازی حتی کادتها با تزار، با تالانگران و با سران باند سیاه دربارهٔ وسائل مبارزه با انقلاب مشورت میکردند، - و حال آنکه بورژوازی از پایان سال ۱۹۰۵ هرگز حتی یک حزب خود را هم نزد پیشوایان انقلاب نفرستاد تا در بارهٔ چگونگی سرنگون ساختن حکومت مطلقه و سلطنت مشورت کند.

چنین است درس عمدهٔ دورهٔ «استولیپینی» تاریخ روس. زمانی که انقلاب هنوز نیروئی بود، تزاریسیم بورژوازی را برای مشورت دعوت می نمود - و هنگامیکه فشار انقلاب از پائین رو به ضعف گذاشت متدرجا تمام پیشوایان بورژوازی را، ابتدا مورومتسف و میلیوکف، سپس گیدن و لووف و بالاخره گوچکف را با نوک چکمهٔ سربازی بدور انداخت. فرق میان میلیوکف ها، ولووفها و گوچکف ها بهیچوجه مسئله مهمی نیست - این فرق فقط در نوبه ایست که این پیشوایان بورژوازی بترتیب گونه های خود را دراختیار... «بوسه های» رومانف - پوریشکویچ - استولیپین قرار میدادند و این... «بوسه ها» را دریافت می کردند.

استولیپین درست وقتی از صحنه خارج شد که سلطنت باند سیاه تمام آنچه را که میتوانست از تمام بورژوازی روس که دارای روحیات ضد انقلابی شده بود بنفع خود بستاند، ستانده بود. اکنون این بورژوازی که مطرود و لجن مال شده، در نتیجهٔ دست کشیدن از دموکراسی و از مبارزهٔ توده ها و انقلاب، خود را ملوث نموده و با دیدن علائم نمو انقلاب جدید دچار پریشانی و حیرت گردیده است. استولیپین به مردم روس درس خوبی داد. یا باید از طریق سرنگون ساختن سلطنت تزاری، به رهبری پرولتاریا بسوی آزادی بیش رفت - و یا به رهبری مسلکی و سیاسی میلیوکوفها و گوچکوفها، به اسارت پوریشکویچ ها، مارکف ها و تولماچف ها تن در داد.

در تاریخ (۳۱) ۱۸ اکتبر سال ۱۹۱۱
در شمارهٔ ۲۴ روزنامهٔ «سوسیال دموکرات»
بچاپ رسید.

* توضیحات

(۱۳۸) «وخوتسها» - کسانی هستند که در انتشار مجموعه موسوم به «وخی» متعلق به کادتها شرکت داشتند. این مجموعه در بهار سال ۱۹۰۹ در مسکو منتشر گردید و ن. بردیایف، س. بولگاکف، پ. استرووه، م. شنزون و سایر نمایندگان ضد انقلابی بورژوازی لیبرال مقالاتی در آن درج

نمودند. «وخوتسها» در مقالات مربوط به روشنفکران روس میکوشیدند سنت انقلابی – دموکراتیک بهترین نمایندگان مردم روس منجمله بلینسکی و چرنیشفسکی را لکه دار سازند. آنها جنبش انقلابی سال ۱۹۰۵ را لوث می‌کردند و از حکومت تزار بپاس اینکه با «سرنیزه و زندانهای خود» بورژوازی را «از خشم مردم» نجات داد اظهار سپاسگزاری مینمودند. این مجموعه روشنفکران را به خدمت حکومت مطلقه دعوت می‌کرد.

لنین برنامه «وخی» را چه از لحاظ فلسفی و چه از لحاظ پوبلیسیستی با برنامه روزنامه «مسکوسکیه ودمستی» ارگان باندهای سیاه هم تراز میدانست و آنرا «دائرة المعارف ارتداد لیبرالی» مینامید که «دموکراسی را با سیلی از کثافات بورژوازی ملوث می‌کرد».

(۱۳۹) در باره آتزیسم و در خصوص مبارزه حزب برضد «آتزیسم رجوع شود به «دوره مختصر تاریخ حزب کمونیست (بلشویک) اتحاد شوروی» ص ۲۳۸-۲۱۴ ترجمه فارسی مسکو.

(۱۴۰) «تجدد طلبی مسالمت جو» – «حزب تجدد طلب مسالمت جو» – سازمان ضد انقلابی ملاکان و بورژوازی بود، که در سال ۱۹۰۶ تشکیل شد و اکتیابریسته‌های چپ و کادتهای راست را در خود متحد می‌کرد. لنین «حزب تجددطلب مسالمت جو» را، «حزب غارتگری مسالمت جویانه» می‌نامید.

(۱۴۱) «اپوزیسیون اعلیحضرت» – این عبارت را میلیوکف، لیدر کادتهای روس، ضمن سخنرانی خود در نهاریکه از طرف شهردار لندن در ژوئن سال ۱۹۰۹ هنگام اقامت هیئت نمایندگی سومین دوما دولتی – و شورای دولتی در انگلستان داده شده بود بکار برد. میلیوکف مراتب وفاداری کادتها را نسبت به حکومت مطلقه تزاری اظهار داشت و گفت مادامکه دوما در روسیه موجود است، «اپوزیسیون روس اپوزیسیون برضد اعلیحضرت نیست، بلکه اپوزیسیون شخص اعلیحضرت است».

﴿ادامه دارد﴾